

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال هشتم، شماره ۲۹، پاییز ۱۳۹۴

صفحات: ۱۵۰-۱۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۴؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۶/۲۲

روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی

دکتر علی فلاح‌نژاد* / دکتر علی امیری**

چکیده

نظام بین‌الملل بعد از معاهده صلح و استقلال در سال ۱۶۴۸ م. باعث شکل‌گیری کشورهای فراوان در سطح نقشه سیاسی جهان گردید که به نوبه خود باعث افزایش واگرایی در میان این واحدهای سیاسی شد. با این حال، در دهه‌های اخیر، زمینه همگرایی دولت-ملت‌ها به خصوص در سطح همسایگان بیشتر شده و عقلانیت سیاسی الزام می‌نماید که از روند واگرایی کاسته و به همگرایی تمایل پیدا کنند. دو کشور همسایه ایران و افغانستان دارای زمینه‌های همگرایی و واگرایی فراوانی می‌باشند و ماهیت روابط دوجانبه آن‌ها در هر دوره متأثر از این عوامل بوده است. این مقاله با استفاده از روش اسنادی به گردآوری داده‌ها پرداخته و با روش توصیفی-تحلیلی آن‌ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که به دلیل فقدان دولت ملی قوی و پایدار در افغانستان عوامل مختلفی چون قدرت‌های بزرگ، قومیت، مذهب، ایدئولوژی، آوارگان، مواد مخدر و هیدروپولیتیک مربوط به هیرمند عمده‌تأ نقشی واگرایانه در مناسبات دو کشور بازی نموده‌اند و حتی قرابت‌های زیاد در زمینه زبان فارسی، دین اسلام و همجواری جغرافیایی و ضرورت‌های ژئوپلیتیکی نتوانسته موجبات همگرایی میان آنان را فراهم کند. با وجود این، دولت ملت سازی بین المللی افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ علی‌رغم ایجاد پارادوکس‌هایی برای حاکمیت و امنیت ایران، در مقایسه با دوره‌هایی از تاریخ افغانستان که با افراط‌گرایی مذهبی مواجه بوده، توانسته زمینه‌های امنیت و ثبات نسبی در این کشور را فراهم نماید.

کلید واژه‌ها

همگرایی، واگرایی، ایران، افغانستان، دولت ملی، مواد مخدر.

* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران
** استادیار گروه علوم جغرافیایی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران

amiri.ali@lu.ac.ir

مقدمه

ایران و افغانستان به دلایل تاریخی، فرهنگی، جغرافیایی و بنا به ضرورت‌های امنیتی فراروی دو کشور نیازمند دوستی و همکاری‌های گسترده و حتی همگرایی می‌باشند. عوامل مختلفی در چارچوب روابط و مناسبات ایران و افغانستان ایفای نقش می‌کنند که به نوبه خود دارای وجوه و ابعاد مختلف همگرایی و واگرایی می‌باشند.

عواملی چون قدرت‌های بزرگ، قومیت، مذهب، ایدئولوژی، آوارگان، مواد مخدر و هیدروپولیتیک مربوط به هیرمند از جمله عوامل تاثیر گذار در میان دو کشورند که مبتنی بر تجربه و تاریخ معاصر اساساً نقش واگرایی‌های در روابط ایران و افغانستان بازی کرده اند. هرچند برخی از عوامل فوق الذکر می‌توانند در راستای همگرایی و همکاری‌های گسترده میان دو کشور نقش مثبتی بازی کنند. در کنار این عوامل، زبان و فرهنگ فارسی، دین اسلام و عامل پایدار جغرافیا و ضرورت‌های ژئوپلیتیک می‌توانند نقش همگرایی‌های در راستای گسترش همکاری‌ها میان ایران و افغانستان بازی کنند.

با وجود این، تجربه تاریخ معاصر نشانگر واگرایی در روابط ایران و افغانستان می‌باشد و این دو کشور نتوانستند روابط و مناسبات گسترده و همگرایی‌های داشته باشند. سوال اساسی که مطرح می‌شود این است که عوامل و متغیرهای تاثیر گذار بر روابط و مناسبات ایران و افغانستان چگونه قادرند در راستای همگرایی میان دو کشور ایفای نقش نمایند؟ در پاسخ به این سوال، فرضیه پژوهش بدین شرح است: عوامل مختلف قدرت‌های بزرگ، مذهب، قومیت، ایدئولوژی، مهاجران، مواد مخدر، هیدروپولیتیک مربوط به هیرمند، زبان و فرهنگ فارسی، دین اسلام و جغرافیا در صورت شکل‌گیری دولت ملی حافظ نظم و امنیت می‌تواند در همگرایی میان ایران و افغانستان نقش آفرینی نمایند. به این معنا که اگر دولت مرکزی نسبتاً قوی و پایدار بر افغانستان حاکم باشد، این عوامل قادرند روندهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان دو کشور را به سمت همگرایی و حاکمیت شرایط پایدار سیاسی میان دو کشور سوق دهند. در غیر این صورت هر کدام از این متغیرها به ویژه عامل قدرت‌های بزرگ، قومیت و مذهب می‌توانند به عنوان نیروهای فراملی و فروملی هم ثبات و امنیت داخلی افغانستان را دستخوش تغییر و تحول نمایند و هم روابط و مناسبات این کشور با همسایگان و از جمله با ایران را تیره و مخدوش نمایند. به عبارتی به دلیل عدم شکل‌گیری دولت ملی به خصوص در افغانستان که بتواند هرج و مرج داخلی را سامان دهد و به عنوان نماینده دولت - ملت افغان به گونه‌ای مستقل به مراد و تعامل با

واحدهای سیاسی دیگر بپردازد، متغیرهای فوق الذکر نقشی منفی و واگرایانه در سطح داخلی افغانستان و بالطبع در سطح خارجی این کشور بازی کرده و خواهند نمود و در صورت شکل گیری دولت - ملت در افغانستان می‌توان انتظار داشت که در این کشور دولت ملی نسبتاً قوی حافظ نظم و امنیت به همکاری گسترده با همسایگان خود و از جمله ج.ا.ایران بپردازد و بنیادهای همگرایی میان دو کشور را شکل دهد.

۱. چارچوب نظری

همگرایی از لحاظ لغوی به مفهوم تشکیل یک کل به وسیله اجزاست (کولایی، ۱۳۷۹: ۱۵۵) و به لحاظ مفهومی عبارتست از تقریب و نزدیک شدن افراد به سمت نقطه‌ای مشخص که معمولاً به عنوان هدف مشترک آنان شناخته می‌شود و واگرایی در برابر آن به معنی تفکیک و جدایی از همدیگر و دور شدن آن‌ها از هدف مشترک و حرکت به سوی هدف‌های خاص است. «ارنست هاس»، پایه گذار نظریه همگرایی، همگرایی را پروسه‌ای می‌داند که به وسیله آن رهبران سیاسی چند کشور مختلف متقاعد می‌شوند که وفاداری، انتظارات و فعالیت‌های سیاسی شان را به سمت مرکز جدید که نهادهایش از اختیارات قانونی برخوردار باشند سوق دهند. در مقابل واگرایی فرایندی است که طی آن واحدهای سیاسی و دولت‌ها از همدیگر دور شده و زمینه بحران و جنگ فراهم می‌شود. فرایند همگرایی و واگرایی در ارتباط با بازیگران سیاسی و دولت‌ها، از احساس و درک مشترک و یا برعکس آن اهداف و منافع متعارض شروع می‌شود و با تداوم آن نیروهای اصلی و یا تسهیل کننده به تقویت روند کمک نموده تا فرایند را کامل نمایند. مرحله پایانی فرایندهای مزبور را یکپارچگی با پی آمدهایی چون امنیت، صلح و توسعه و یا برعکس تجزیه با پیامدهایی چون تنش، جنگ و توسعه نیافتگی تشکیل می‌دهد (احمدی پور و همکاران، ۱۳۸۹: ۸۱).

همگرایی به معنای انتقال فرایند انتظارات خاص از منافع از دولت به برخی موجودیت‌های بزرگتر است. این شامل فرایندی است که بر اساس آن انواع بازیگران ملی (مقامات دولتی، سخنگویان گروه‌های ذی نفوذ، سیاستمداران و همچنین مردم عادی) از شناسایی خود و رفاه آتی خود بطور کامل با دولت ملی و سیاست‌های آن دست می‌کشند. البته این مفهوم همگرایی کاملاً با مفهوم وفاداری تقسیم شده و شناسایی خرد شده بر پای افراد سازگار است (Hass, 1964: 710).

«کانتوری» و «اشپیگل» نظام بین‌الملل را متشکل از چندین نظام تابعه منطقه‌ای می‌دانند. مجموع دو یا چند کشور همجوار که پیوندهای مشترک زبانی، فرهنگی، تاریخی و قومی دارند و احساس همانندی آنها با یکدیگر در اقدام جمعی در مقابل قدرت‌های فرا منطقه‌ای تشدید می‌شود (Contory and Spigle, 1970: 607). از منظری کارکرد گرایانه پژوهش‌های «دیوید میترانی»^۱ حاکی از آن است که جوامع مدرن امروزی، مشکلات فنی فراوانی به وجود آورده‌اند که حل آن‌ها به تنهایی امکان‌پذیر نیست. این جبر کارکردی کشورها را ناگزیر به بهره‌گیری از متخصصان فنی غیرسیاسی کرده است (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۳: ۶۶۶ و Mitrany, 1948: 350). در واقع به باور میترانی شکل‌گیری همگرایی محصول شدت یافتن پیچیدگی جوامع و زوال خودبسندگی‌های دولت‌های ملی در رفع مشکلات به تنهایی است. به باور وی پیچیدگی فرآیندهای اجتماعی موجب افزایش وظایف غیرسیاسی در جامعه و قوت گرفتن نقش متخصصان می‌شود. چنین امری همکاری‌های متخصصان ملی و فراملی را الزام آور می‌سازد. این امر به پیدایش و افزایش نهادهای همکاری بین‌المللی و در نتیجه به پیدایش همکاری‌ها و همگرایی‌ها می‌انجامد (سیف‌زاده، ۱۳۸۳: ۳-۵).

در قالب طرح «امیتای اتریونی»^۲، وحدت سیاسی فرایندی است که طی آن همگرایی سیاسی به عنوان یک وضعیت تحقق می‌یابد. وحدت باعث افزایش یا تقویت پیوندهای موجود میان واحدهای تشکیل دهنده یک نظام می‌گردد (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۳: ۶۶۸). چنین تبیینی در زبان «لئون لیندبرگ»^۳ بدان معناست که همگرایی فرایندی است که در آن کشورها از آرزوها و قدرت هدایت مستقل سیاست خارجی و سیاست‌های داخلی دست می‌کشند و در مقابل می‌کوشند تا به تصمیم‌های مشترک دست یابند (کولایی، ۱۳۷۹: ۲-۳).

«کارل دویچ» رابطه ارتباطات با همگرایی جوامع سیاسی را مورد توجه قرار می‌دهد. کشورها گروهایی هستند که به وسیله شبکه‌های ارتباطی و ترابی در هم ادغام گشته، و به وسیله سرزمین‌های کم جمعیت یا تقریباً غیرمسکون از یکدیگر جدا شده‌اند. ملت‌ها گروه‌هایی از افراد هستند که به موجب برخورداری از توان برقراری ارتباطات در بسیاری از زمینه‌ها با یکدیگر پیوند خورده‌اند، آن‌ها از عادات ارتباطی مکملی برخوردارند (دوئرتی و فالتزگراف،

1. David Mitrany
2. Amitai Etzioni
3. Leon .N. Lindberg

روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی

۱۳۸۳: ۶۷۱). همگرایی در نظریه اکثر معتقدان به این رویکرد، مبنایی عقلانی و الگویی کمابیش اقتصادی دارد. با این حال، اگرچه موفق ترین الگوهای عملی و محقق شده ی همگرایی را باید در بطن جوامع غربی و بویژه اتحادیه اروپایی جستجو کرد، باین «حال مسأله دقیقاً این است که همگرایی برای چه چیزی ایجاد می شود» (Rowley and Benson, 2002: 91).

شکل گیری فرایند همگرایی و پدیدار شدن یک گروه بندی و تشکل بین المللی و منطقه ای، نیازمند وجود زمینه ها و عوامل خاصی است که عمده آن ها به شرح زیر است:

۱. ویژگی های مشترک فرهنگی، تاریخی، مانند زبان، تجربه تاریخی، ایدئولوژی، دین و مذهب، نژاد، قومیت، خاندان و آداب و رسوم مشترک؛

۲. وحدت طبیعی و جغرافیایی و برخورداری از واحدهای جغرافیایی متمایز و یکپارچه مانند شبه جزیره، خلیج، جزیره، فلات، قاره، دریا، اقیانوس، شبه قاره و ... مانند اتحادیه پاسیفیک، نفتا، سازمان وحدت آفریقا، شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه کشورهای دریای سیاه (خز، سارک).

۳. تهدیدات مشترک اعم از تهدیدات امنیتی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... ؛

۴. علائق، منافع و نقش مشترک مانند: گروه ۸ (صنعتی ها)، بازار مشترک اروپا، اوپک و ... ؛

۵. نیازها و وابستگی های متقابل در زمینه های مختلف، مانند آ. سه. آن و اکو؛

۶. قدرت مسلط و نیروهای سیاسی و ژئوپولیتیک برتر که نقش تأسیس و رهبری همگرایی را به عهده می گیرند، مانند کشورهای استعمارگر، قدرت های جهانی، قدرت های منطقه ای و ... ؛

۷. روابط عاطفی و سیاسی رهبران کشورها مانند فدراسیون امارات متحده عربی؛

۸. وابستگی های تمدنی مانند تمدن اسلامی، تمدن اروپایی، تمدن اسلاوی و ... ؛

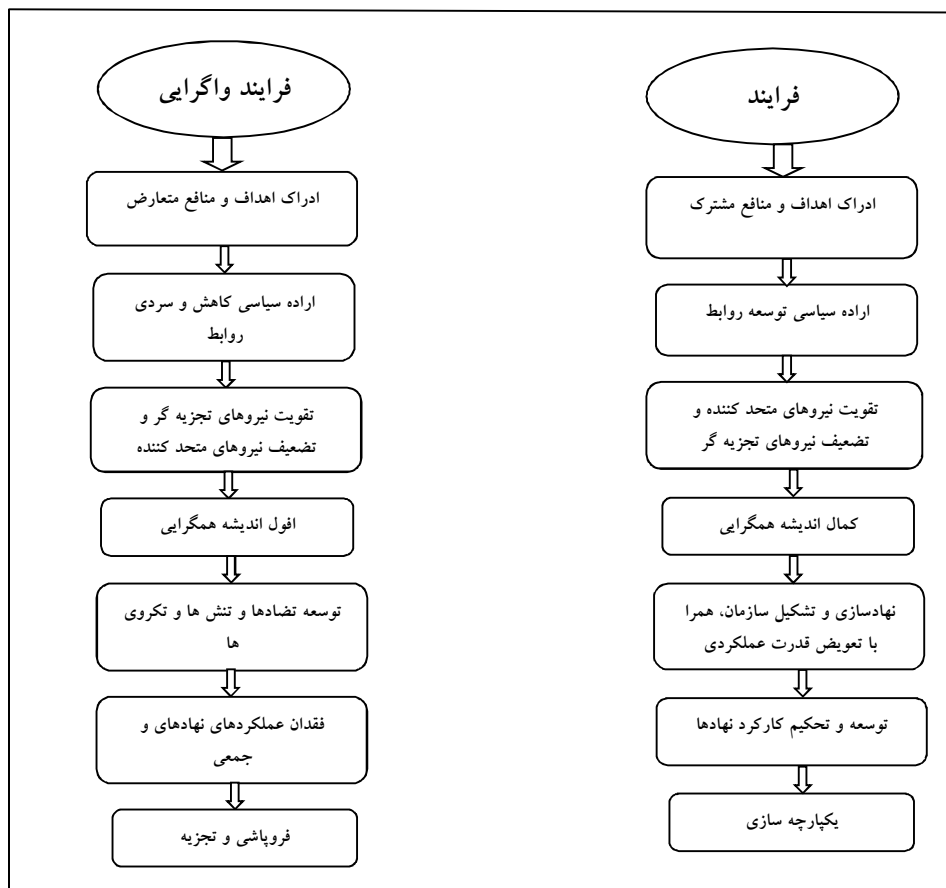
۹. زمینه ها و عوامل مزبور به صورت انفرادی یا جمعی (ترکیبی)، تأثیر تعیین کننده ای بر شکل گیری فرایند همگرایی و پدیدار شدن تشکل های جهانی و بین المللی و منطقه ای دارند (حافظ نیا و زرقانی، ۱۳۹۱: ۱۴۱). در مقابل، در سطح بین المللی عوامل زیر باعث جدایی گزینی و گسیختگی یک پدیده همگرا می شود:

۱. گسیختگی فضایی و جغرافیایی و نبودن یکپارچگی؛

۲. گسیختگی، تضاد و تعارض فرهنگی؛

۳. وزن ژئوپولیتیکی به نسبت برابر در الگوهای متوازن که باعث شکل گیری گونه ای از رقابت بین اعضای آن می گردد، مانند رقابت ترکیه، ایران و پاکستان در درون تشکل اکو؛

۴. شرایط خصمانه و تعارض منافع و احساس تهدیدات امنیتی به یکدیگر همچون اختلافات ارضی و مرزی؛
۵. محو شدن هدف مشترک یا تهدید مشترک؛
۶. وجود نیروها و تشکل‌های رقیب؛ زیرا می‌توانند اعضای تشکل دیگر را جذب کند آن را از هم بپاشد؛
۷. گوناگونی انگیزه‌های بروز تحول در سیاست‌ها، ایدئولوژی‌ها و نظام‌های سیاسی اعضای تشکل (حافظ نیا و زرقانی، ۱۳۹۱: ۱۴۲).



شکل ۱: فرایندهای همگرایی و واگرایی

روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی

با این حال، به دلیل فقدان زیر ساخت‌های ارتباطی، اقتصادی و سیاسی و فرهنگی مناسب میان ایران و افغانستان نگارندگان در این پژوهش همگرایی را به معنای گسترش همکاری و هماهنگی‌ها فرض می‌گیرند نه به معنای ائتلاف و اتحاد و ادغام واحدهای سیاسی یا بخشی از آن‌ها در یک واحد یا اجتماع سیاسی جدید.

۲. تاریخچه روابط ایران و افغانستان

تاریخ افغانستان و ایران تا دوره نادر شاه مشابه بوده است. در سال ۱۸۵۷ بریتانیا قراردادی بر ایران تحمیل نمود تا ایران دست از هرات بکشد و ادعای حاکمیت نسبت به هرات نکند. بدین صورت افغانستان از ایران جدا شد. به‌طور کلی روابط ایران و افغانستان تا روی کار آمدن طالبان به سه دوره تقسیم می‌گردد:

۱-۲. استقلال افغانستان ۱۸۵۷ تا سقوط نظام پادشاهی در ۱۹۷۸

افغانستان طبق معاهده ۱۸۵۷ پاریس و تحت فشار انگلیس از خاک ایران جدا شد. در دوران قاجاریه روابط دو کشور تحرک خاصی نداشت. روابط ایران و افغانستان در دوره ی حکومت رضاشاه نیز بی‌فروغ بود. در دوره محمدرضاشاه روابط دو کشور در سطح خوبی قرار گرفت. پس از کودتای داوود و طرح مساله پشتونستان و بلوچستان از سوی نامبرده، شاه ایران نسبت به این موضوع واکنش نشان داد و بنابراین داوود مجبور به تجدیدنظر در سیاست خارجی خویش گردید. وی بهبود و گسترش روابط با ایران را در دستور کار خود قرار داد. در این مقطع پشتون‌ها همواره به ایران به‌عنوان یک مرجع و ملجا در مقابل پاکستان نگریده و ایران نیز ضمن بسط مناسبات خود سعی کرد تا نقش خود را در منطقه حفظ و توسعه دهد. لیکن ورود ایران به اتحادیه‌ها و ائتلاف‌های منطقه‌ای که باعث همگرایی بیشتر ایران و پاکستان شد، افغانستان را به سوی بلوک شرق سوق داد.

۲-۲. روابط در دوره ی کمونیست‌ها

داوود در سال ۱۹۷۸ میلادی توسط نورمحمد تره کی سرنگون شد و کودتای کمونیستی با واکنش منفی دولت ایران مواجه گشت. رژیم شاهنشاهی در ایران، ده ماه بعد سقوط کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی هیچگاه روابط رسمی با حکومت‌های کمونیستی افغانستان برقرار نشد. ایران نخستین کشوری بود که تجاوز شوروی به افغانستان را محکوم کرد و با حمایت همه جانبه از مجاهدین افغانی، میزبان احزاب شیعی و سنی گردید. در یک بازبینی، سیاست

خارجی ایران در قبال مساله افغانستان تا مرحله خروج نیروهای شوروی می توان نتیجه گرفت که تهران در میدان عمل جانب احتیاط را حفظ می کرد که طرف اصلی درگیری در بحران افغانستان نباشد و از طرفی در معادلات نیز بی نصیب نگردد.

۲-۳. دوران حکوت مجاهدین

پس از سقوط دولت نجیب الله در سال ۱۹۹۲ میلادی تهران بلافاصله دولت مجاهدین را به رسمیت شناخت و سفارت خود را در کابل بازگشایی کرد. ویژگی عمده سیاست خارجی ایران در افغانستان در این برهه حمایت از جناح ربانی در مقابل جناح حکمتیار و حمایت از احزاب شیعی در برابر سایر احزاب بود.

۲-۴. دوره طالبان

یکی از بدترین دوره های تاریخی مناسبات ایران و افغانستان، دوره حکومت طالبان بر افغانستان بوده است. روابط دو کشور با روی کار آمدن طالبان در افغانستان به شدت رو به تیرگی نهاد. طالبان در ۱۹۹۷ نام دولت اسلامی افغانستان را به امارات اسلامی افغانستان تغییر داد و ملا محمد عمر را ملقب به امیرالمومنین کرد. تهران نیز برای خنثی کردن این محور به سرعت به روسیه، هند و کشورهای آسیای مرکزی برای کمک به جبهه متحد نزدیک شد و تلاش محور واشنگتن، اسلام آباد، طالبان و برخی کشورهای عربی خلیج فارس را با بن بست مواجه کرد (بخشایش اردستانی، ۱۳۸۸: ۸۲-۸۷). طالبان مسؤولیت شکست سنگین در مزارشریف در ماه مه ۱۹۹۷ را مستقیماً به ایران نسبت داد. طالبان ایران را متهم کرده است که به نیروهای مقاومت در غرب افغانستان کمک فرستاده است و هم چنین کوشش های اتحاد شمال را در پایداری در برابر حملات طالبان به شمال و مرکز افغانستان تقویت کرده است. ایران همیشه ارسال هرگونه کمک را تکذیب می کند (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۹۲).

در این دوره طالبان سیاست های ضدشیعی و ضدایرانی خاصی را اتخاذ کرد که اوج آن به شهادت رساندن هشت دیپلمات و یک خبرنگار ایرانی در واقعه سقوط مزار شریف بود. بعد از سقوط مزار شریف سیاستی چند پایه متضمن تعامل با کلیه ی گروه های افغانی در دستور کار ایران قرار گرفت. نقطه ی مرکزی این سیاست حمایت همه جانبه از اتحاد شمال به عنوان پایه ی چانه زنی های ایران بر سر موضوع افغانستان بود. تشکیل ائتلاف سیاسی - نظامی مرکب از ایران، روسیه، هند و تاجیکستان برای گسترش حمایت از اتحاد شمال مورد توجه قرار گرفت. همچنین مشارکت در راهکارهای سیاسی و بین المللی با هدف فشار بر طالبان و حامیان آن و

روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی

تعامل با غرب و یافتن راه حلی برای آینده افغانستان پی گیری شد که این سیاست به تصویب چند قطعنامه مهم از جمله قطعنامه‌های ۱۲۶۷ و ۱۲۳۲ در تحریم همه جانبه طالبان منجر شد. به علاوه هماهنگی با کشورهای غربی در چارچوب اجلاس ۲+۳ و ابتکار ژنو پیگیری می‌گردید.

۵-۲. دوره پس از طالبان

موضع ایران در حمله آمریکا به افغانستان بی طرفی فعال بود. پس از سقوط طالبان، ایران با شرکت در نشست‌های سازمان ملل متحد در ژنو، بن و لویه جرگه اضطراری به نقش فعال خود ادامه داد. ایران با تشویق گروه‌های افغانی برای همکاری با یکدیگر و همکاری با سازمان ملل متحد و نماینده ویژه دبیرکل و همچنین فرماندهان محلی برای ایفای نقش ملی و تقویت روابط آنان با دولت مرکزی از روند تحولات سیاسی افغانستان پشتیبانی کرد (جعفری ولدانی، ۱۳۸۳: ۷۵). در این دوران روابط دو طرف در حوزه‌های مختلف دارای رشد بوده و تردهای سیاسی در سطوح مختلف انجام می‌گردد. در این دوران بیش از ۷۰ یادداشت تفاهم و قرارداد در بخش‌های مختلف میان مقامات دو کشور به امضا رسید، نمایندگی‌های سیاسی و کنسولی ایران در کابل و چهار شهر افغانستان فعال و بخش‌های فرهنگی رسمی ایران در این کشور تاسیس گردیده اند. حجم مبادلات تجاری دو طرف که کمتر از صد میلیون دلار در سال ۱۳۸۰ بوده به حدود ۶۵۰ میلیون در سال ۱۳۸۸ رسید. کمیسیون مشترک دو کشور فعال و اجزای قرارداد هیرمند در حال اجرایی شدن است، بخش خصوصی ایران در افغانستان هرچند نه به صورت مطلوب فعال است، بیش از ۴۰۰ میلیون دلار در بخش بازسازی افغانستان به صورت بلا عوض توسط ایران هزینه شده است. محور سیاست جمهوری اسلامی ایران در افغانستان بر مبنای استقرار ثبات و توسعه، حمایت از دولت مرکزی، تمرکز بر مشارکت با کشورهای مختلف در حوزه ی افغانستان و مشارکت در بازسازی افغانستان پایه گذاری شده است (بهرامی، ۱۳۸۹).

۳. یافته‌های تحقیق

۱-۳. قدرت‌های بزرگ و افغانستان

مجاورت افغانستان با قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای چون روسیه و چین و نیز قرارگرفتن سر راه جاده ابریشم و اکنون جاده انرژی و برجسته شدن نقطه ثقل سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای

در جنوب آسیا، آسیای مرکزی و خاورمیانه و مهمتر از همه فقدان دولت مقتدر به همراه فروپاشی حاکمیت سرزمینی، افغانستان را به یک کشور حایل تبدیل کرده است. برای مثال در دوران رقابت بین بریتانیا و روسیه در آسیای مرکزی «افغانستان مرکز به اصطلاح بازی بزرگ^۱، یک رقابت امپریالیستی بین روسیه و بریتانیا، در قرن نوزدهم تبدیل شد» (Tucker, 2010:17) و این کشور حایل بین بریتانیا و روسیه تزاری بود. روسیه به دنبال ممانعت از نفوذ بریتانیا به سوی آسیای مرکزی بود و بریتانیا نیز مانع از نفوذ روس‌ها به سوی هرات و هندوستان می‌شد و در این میان افغانستان حایل بین آن‌ها بود. این نقش در دوران جنگ سرد به ویژه با اشغال آن کشور از سوی اتحاد شوروی سابق و پس از آن نیز ادامه داشت. اکنون نیز افغانستان نقش سنتی و تاریخی حایل را بین آمریکا، چین و روسیه بازی می‌کند (هادیان، ۱۳۸۸: ۱۴۳). ایفای نقش دولت حایل از ناحیه ی افغانستان، قابلیت حاکمیت ملی این کشور را تضعیف می‌کند و آن را برای نقش آفرینی منطقه‌ای و ایجاد ترکیب‌های فراملی مستقل و مبتنی بر منافع ملی مهیا نمی‌سازد. بنابراین همگرایی جمهوری اسلامی ایران با این کشور دچار اشکال می‌شود و نمی‌تواند معنا و مفهوم واقعی به خود گیرد.

۲-۳. نظام سیاسی

در قبل از اشغال افغانستان، با اینکه هر دو کشور بخاطر ماهیت فرهنگی دارای نظام سیاسی مبتنی بر اسلام بوده‌اند، اما بدلیل تعبیر متفاوت آن‌ها از حکومت اسلامی بشدت منتقد هم بوده و نوع حکومت اسلامی طرفین مورد پذیرش قرار نگرفته است. ایران سخت از حکومت طالبان انتقاد می‌کرد. ایت الله [سید] علی خامنه‌ای در ۷ اکتبر در خطبه نماز جمعه گفت «در همسایگی ایران حوادثی به نام اسلام رخ می‌دهد و عده‌ای که معلوم نیست از اسلام اطلاعی داشته باشند دست به اقداماتی می‌زنند که به اسلام ربطی ندارد». او افزود اقداماتی که در افغانستان صورت می‌گیرد نمونه‌های روشنی از حرکت‌های ارتجاعی و تعصب آمیز و بی توجهی به حقوق بشر است (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۸۵).

از جمله پیامدهای اشغال افغانستان، تغییر ساختار سنتی قدرت در کشور افغانستان است. قابل تصور است که شرایط در افغانستان برای روی کار آمدن نظامی لیبرال دموکرات به رغم تمامی موانع، مساعد شده باشد. چنین نظامی با شرایط اشغال افغانستان و انتظارات اشغال

1. Great Game

روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی

گران نیز هم خوانی دارد. چالش برای جمهوری اسلامی ایران در این واقعیت نهفته است که جمهوری اسلامی ایران صاحب نظامی متمایل به تمرکز قدرت در تهران و با اندیشه‌های سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه است. بنابراین، شکل‌گیری نظامی مبتنی بر دموکراسی لیبرال در افغانستان به خودی خود تجربه‌ای جدا از نظام حکومتی در ایران خواهد بود و نوعی چالش هرچند غیر مستقیم را به ایران تحمیل خواهد کرد. گرچه گمان نمی‌رود چنین چالشی از شدت بالایی برخوردار شود اما نمی‌توان انکار کرد که در بلندمدت اگر در افغانستان امتحان مثبتی از خود پس دهد، در نحوه نگرش ایرانیان به ویژه در جامعه اهل سنت شرق، تاثیرات خاصی داشته باشد. از این رو، ساختار قدرت در افغانستان را می‌توان نوعی چالش برای نظام سیاسی حاکم بر ایران تصور کرد (ملزهی، ۱۳۸۴: ۱۴۳) و از این لحاظ نیز نمی‌توان انتظار همگرایی به معنای ائتلاف و اتحاد با این کشور را داشت بلکه تنها می‌توان به همکاری و هماهنگی‌های حداقلی یا حداکثری با توجه به شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی در زمینه‌های سیاسی - دیپلماتیک و در حوزه‌های موضوعی مختلف اعم از اقتصادی، فرهنگی و سیاسی با افغانستان پرداخت.

۳-۳. قومیت

افغانستان کشوری است که چیزی بیش از پنجاه قومیت با خصوصیات خاص قومی و زبانی و سنت‌های ویژه در آن شناسایی شده است، به همین جهت از افغانستان به نام «موزایک قومیت‌ها» یاد کرده اند (سجادی، ۱۳۸۲: ۵۲). پشتون‌ها گروه قومی مسلط افغانستان مدرن از اواسط قرن هیجدهم بوده اند و دقیقاً ۴۰ درصد کل جمعیت کشور را در بر می‌گیرند. و تعدادی بزرگتری از آن‌ها در طرف پاکستانی مرز سکونت دارند که در استان سرحدات شمال غربی و بخش‌های شمالی بلوچستان تمرکز یافته اند. در طی تاریخ، «افغانستان» چنان با «پشتون» مترادف شده که افغانستان نه تنها می‌توانست به عنوان «سرزمین افغان‌ها» بلکه همچنین به عنوان «سرزمین پشتون‌ها» توصیف شود. جدیداً، افغان بیشتر ویژگی ملی کسب کرده است، بخصوص به خاطر اینکه دنیای بیرون چگونه مردم آن را با توجه به منشأ قومی اش عنوان گذاری می‌کند. بعضی غیرپشتون‌ها برای استعمال [اصطلاح] «افغانی» (که قبلاً فقط برای مشخص نمودن واحد پولی کشور استفاده می‌شد) یا «افغانستانی» بعنوان یک برچسب ملی در میان عامه مردم مجادله می‌کنند که افغان در درون این کشور دلالت بر هویت پشتون دارد (Barfield, 2010: 24). دولت قابل شناسایی امروز افغانستان از قبایل پشتون در یک برهه

تاریخی در زمانی که مغول‌ها در هند، صفوی‌ها در ایران و پادشاهی ازبک در آسیای مرکزی همه بخاطر آشفته‌گی‌های سیاسی و جنگ‌های داخلی در حال افول بودند به ظهور رسید. در آن زمان، لغات افغان و پشتون قابل جابه‌جایی بودند و پشتون‌ها به‌عنوان تنها افغانی‌های واقعی دیده می‌شدند (Rashid, 2008).

اهمیت مساله قومی در افغانستان در آن است که در دهه‌های اخیر و به خصوص بعد از کودتای مارکسیستی نورمحمد تره‌کی و اشغال افغانستان به وسیله ارتش سرخ شوروی و شکل‌گیری جهاد، قومیت‌های غیر پشتون در موقعیت جدیدی قرار گرفتند و با حضور موثر در امر جهاد به سطحی از آگاهی قومی رسیدند که مطالبات آنها از قدرت غیر قابل انکار شد. سه قوم تاجیک، ازبک و هزاره به‌دلیل نقش مهمی که در جهاد پیدا کردند، خواهان سهم مناسب خود از قدرت شدند و این در حالی بود که قومیت پشتون هنوز در موقعیتی قرار نداشت که چنین مطالباتی را به رسمیت بشناسد. ترکیب دولت جهادی، بعد از شکست اتحاد شوروی سابق و خروج ارتش سرخ از افغانستان دامنه تضادها را به نحو محسوسی افزایش داد (ملازهی، ۱۳۸۳: ۱۷۹). مثلاً، به‌عنوان یک قربانی تاریخی ناشی از پیش‌داوری در مورد زمینه‌های مذهبی و نژادی، هزاره‌ها تحرک اجتماعی دشواری یافتند. آن‌ها در پایین سلسله مراتب قومی افغانستان قرار گرفتند و به شکل سیستماتیک تقریباً از تمام موقعیت‌های دولتی و فرصت‌های آموزشی بوسیله دولت‌های حکمفرمای پشتون محروم شده بودند. آن‌ها اهداف ویژه شکنجه توسط طالبان بودند، اما به تازگی تحت قانون اساسی ۲۰۰۴ که مخصوصاً مشروعیت اعمال شرعی شیعه را به رسمیت شناخت، برابری با دیگر اقوام را بدست آوردند (Barfield, 2010: 26).



شکل ۲: پراکندگی جغرافیایی اقوام ساکن افغانستان
(Tucker, 2010:19)

قومیت پشتون، به دلیل خصلت‌های قوم محورش همواره مشکلاتی برای دولت مرکزی ایران داشته است. این وضعیت حتی در مواقعی که یک ایرانی بر قندهار حاکم بوده نیز صدق می‌کند. واقعیت این است که پشتون‌ها در مقایسه با سایر قومیت‌های افغانستان، مشترکات کمتری با حکومت مرکزی ایران احساس کرده‌اند. تاجیک‌های فارس زبان و هزاره‌های شیعه مذهب، احساس قرابت بیشتری با ایرانیان دارند و این موضوع بسیار مهمی است که در جهت‌گیری‌های ایران، در قبال تحولات افغانستان در مقاطع مختلف زمانی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. قرابت زبانی و فرهنگی تاجیک‌ها و هزاره‌ها با مردم ایران، در دوره‌ی اشغال افغانستان به وسیله روس‌ها و جنگ داخلی افغانستان و ظهور طالبان کاملاً خود را نشان داد. به این معنا که

اکثریت جمعیت فارسی زبان و شیعه مذهب افغانستان تحت فشار اشغال و جنگ آواره شده و راه ایران را در پیش گرفتند. به طوری که تقریباً حدود ۱/۵ تا ۲ میلیون آواره افغانستانی وارد ایران شدند، که در این میان به ندرت به یک پشتون حنفی مذهب بر می خوریم. در حالی که شیعه‌های هزاره و تاجیک حنفی مذهب، اکثریت قاطع جمعیت مهاجر افغانستانی به ایران را تشکیل داده‌اند (ملازهی، ۱۳۸۳: ۱۴).

یکی از مسایلی که مساله قومیت را در افغانستان تشدید کرده و به آن دامن زده است، مساله پشتونستان و خط دیوراند است. خط دیوراند قبایل پشتون را به دو بخش تقسیم کرد و بخشی از آن‌ها در قلمرو دولت استعماری انگلیس در هند قرار گرفتند که با استقلال پاکستان از هند در سال ۱۹۴۷، در قلمرو این کشور قرار گرفتند، پشتون‌ها این خط را تاکنون نیز نپذیرفته‌اند و همواره ادعای تحمیلی بودن این خط مرزی را دارند. در ذهنیت پشتون‌ها قلمرو آن‌ها بلوچستان پاکستان را که خود از آن به نام پشتونستان جنوبی یاد می‌کنند، شامل می‌شود. از آن جا که قومیت پشتون یا بلوچ در هر سه کشور افغانستان، پاکستان و ایران وجود دارد به طور طبیعی ایران در مقابل این ادعای ارضی ناسیونالیست‌های پشتون به لحاظ امنیتی درگیر می‌شده است. چنانکه در دهه هفتاد، که نوعی شورش قومی در بلوچستان پاکستان پیش آمد، ایران مجبور به دخالت به نفع دولت مرکزی پاکستان شد و گمان می‌رود در هر مقطع دیگری اگر چنین حوادثی روی دهد، ایران خود را ناچار به موضع‌گیری مشابهی بباید. از این رو می‌توان گفت که در آینده هم اگر مساله پشتونشان به هر دلیلی مطرح شود و پاکستان و افغانستان را دچار مشکلات پیشین کند ایران نیز تحت تاثیر آن قرار گیرد.

نگاه ناسیونالیست‌های پشتون به ماورای خط دیوراند تا حوالی کراچی و تقریباً سواحل مکران در امتداد مرزهای دریایی پاکستان در مجاورت جمهوری اسلامی ایران را شامل می‌شود. در نگاه امیر عبدالرحمن خان، افغانستان محاصره در خشکی و بدون دستیابی به آب آزاد، آینده‌ای ندارد. ایده افغانستان بزرگ، بعد از عبدالرحمن خان همواره برای ناسیونالیست‌های پشتون وسوسه انگیز بوده است.

بنابراین با این نگرش قومیت و مطالبات قومی در افغانستان نه تنها یکی از عوامل موثر در بی‌ثباتی و درگیری‌های داخلی این کشور بوده بلکه تاثیرات خود را بر امنیت ملی نیز بر جا گذاشته است. از آن جا که قومیت‌های هزاره و تاجیک‌های فارس زبان در افغانستان همواره به حمایت‌های ایران دلگرم بوده و در شرایط بحرانی و سخت سرزمین ایران را حاشیه امنیتی برای

 روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی

خود می‌دانسته‌اند، بنابراین بی‌ثباتی افغانستان و تضادهای قومی بر همسایگان این کشور به ویژه ایران بی‌تأثیر نبوده و هزینه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی زیادی به این کشور تحمیل کرده است.

پس از ۱۱ سپتامبر مسائل قومی، تنش‌ها، رقابت‌ها و تلاش قومیت‌ها در جهت کسب قدرت و تحت سیطره در آوردن سایر گروه‌ها تا حدودی فروکش کرد. حوادث ۱۱ سپتامبر و به دنبال آن حمله نظامی امریکا به افغانستان فصل جدیدی را در تاریخ این کشور گشود. شکل‌گیری زیر ساخت‌های جدید جهت روی کار آمدن دولت متمرکز و توزیع قدرت سیاسی متناسب با میزان جمعیت قومیت‌ها تغییرات چشمگیری در نحوه برخورد قومیت‌ها با یکدیگر در رقابت بر سر دستیابی به قدرت به وجود آورد.

در ترکیب دولت جدید، توازن قومی قدرت مورد توجه بوده است. با توزیع قدرت سیاسی بین گروه‌های مختلف، درگیری بین این گروه‌ها فروکش کرد. همه گروه‌ها در کابینه سهیم شدند، حتی برای هر یک از اقلیت‌های بلوچ و ترکمن با حدود یکصد هزار نفر جمعیت، یک وزیر در کابینه منظور شده است؛ به طوری که هیچ قومی نمی‌تواند مدعی شود که در توزیع قدرت سیاسی نادیده گرفته شده است. به این ترتیب حساسیت‌های قومی که قبل از ۱۱ سپتامبر باعث بی‌ثباتی شده بود فروکش کرده و گروه‌های قومی برای مشارکت در قدرت به فکر تشکیل گروه‌های فکری و متخصص قوی افتاده‌اند. تحت تأثیر چنین تحولاتی اوضاع داخلی افغانستان تقریباً آرام شده و گروه‌ها به صورت مسالمت آمیز به رقابت‌های سیاسی مشغول شده‌اند.

بنابراین با برقراری ثبات نسبی و فروکش کردن تضادهای قومی در افغانستان پس از شکل‌گیری ساختار و نهادهای لازم برای دولت جدید و تصویب قانون اساسی جدید، ایران از ناحیه افغانستان به‌ویژه از سوی گروه‌های قومی با تهدید چندانی مواجه نشده است. به عبارت دیگر به‌طور کلی حساسیت‌های که قبلاً در مرزهای دو کشور بر سر مسائل قومی شدت گرفته بود، امروزه تا حدود زیادی به خاموش گراییده است (شفیعی، ۱۳۸۷).

این امر حکایت از این دارد که در صورتی که حکومت مرکزی قوی و پایدار و مبتنی بر منافع و قدرت ملی در افغانستان شکل بگیرد و از وضعیت پیشامدرن به وضعیت مدرن و حاکمیت دولت ملی گام بگذارد، می‌توان انتظار همگرایی و گسترش همکاری‌ها در عرصه‌های مختلف را با آن را داشت. امری که در دوره پس از جنگ امریکا علیه این کشور و سقوط طالبان و روی

کارآمدن دولت جدید نطفه اولیه آن کاشته شده است و در مقایسه با دوره حاکمیت طالبان، زمینه‌های ثبات در عرصه داخلی و خارجی این کشور را بهبود داده و بنابراین قابلیت همگرایی و همکاری‌های گسترده را برای رفع معضلات امنیتی، سیاسی و حتی اقتصادی و فرهنگی را با همسایگان خود و از جمله ج.ا.ایران داشته باشد.

اما لازم به ذکر است که اختلاط خانوادگی پیچیده افغانستان و اتحادهای سیاسی قبیله گرایانه باین سیستم سازگار نبود و حمایت آمریکائی از فرماندهان و جنگ سالاران مختلف ضد طالبان که تجمیع قدرت در سطح محلی را ترجیح می‌دادند و به کابل و دولت کرزای بدگمان بودند، این مشکل را دشوارتر نمود. تعداد بسیار زیادی از پشتون‌ها، گروهی که دو پنجم کل افغان‌ها را به خود اختصاص داده است و پایگاه جمعیتی طالبان را تشکیل می‌داد، احساس کرد که «دولت فراگیر»^۱ رمزی برای فرمانروایی توسط شخصیت‌های غیرپشتون مرکب از ائتلاف مسلح قدیمی ضدطالبان، یعنی اتحادیه شمال، بود. ... پشتون با تشویق کرزای هم قومی خود، شروع به قدرت نمایی مجدد در این فرایند بر اساس قانون «لویی جرگه»^۲ نمود، و بدین طریق سوء ظن قابل پیش بینی تاجیک‌ها، ازبک‌ها، هزاره‌ها و دیگر گروه‌های اقلیت را بر انگیخت (Fukuyama, 2006: 158).

۳-۴. مذهب

شاید نیازی به گفتن نباشد که افغانستان کشوری مسلمان است با اکثریتی سنی (۸۵ درصد) و اقلیتی از شیعیان و اسماعیلیه‌ها (۱۵ درصد). ... افغانستان مثالی از شکل قدیمی جامعه اسلامی می‌باشد که در آن مذهب یک‌ایدئولوژی نیست اما یک شیوه زندگی همه جانبه را به قوت خود باقی می‌گذارد. ... در جامعه‌ای مثل افغانستان غیرممکن است که مذهب و سیاست را از هم جدا نمود؛ چرا که هر دو به شدت درهم پیچیده شده اند. بنابراین برای اکثر افغانی‌ها حتی تصور جدایی مذهب از دولت سخت است چرا که در ذهن آن‌ها این دو ذاتاً به شدت بهم دیگر وصل شده‌اند. مثل این است که از ماهی بخواهی تا خودش را از آب‌هایی که در آن شنا می‌کند جدا کند. در واقع، به دلیل این که اسلام به شدت جزئی از زندگی روزمره است، بیانیه «جمهوری اسلامی افغانستان» در قانون اساسی ۲۰۰۴ هیچ گونه بحث و نگرانی را برنینگیخت. این به این خاطر بود که نگرش افغان از دولت اسلامی توصیفی است نه تجویزی. آن

1. Broad-Based Government

2. Loya Jirga

روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی

دولتی است متشکل از مسلمانان خوب، نه دولتی مجاز به تحمیل یک برنامه کاری سیاسی یا مذهبی خاص (Barfield, 2010: 41).

دین عمده کشور افغانستان اسلام سنی است اما دو اقلیت مهم شیعه نیز وجود دارد: هزاره‌ها در مرکز افغانستان که در عرصه تاریخ، هم از نظر سیاسی و هم اقتصادی به حاشیه رانده شده است و اسماعیلیه شمال شرقی افغانستان (مارسدن، ۱۳۷۹: ۲۷). حزب عمده شیعی، حزب وحدت، در هزاره جات یک رژیم اسلامی بر مبنای نظرات آیت‌الله [امام] خمینی [ره] تشکیل داد (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۲۵).

مذهب نیز به نوبه خود نتوانسته در همگرایی بین ایران و افغانستان نقش مهمی را بازی کند. بیشتر افغان‌ها پیرو مکتب تسنن از نوع حنفی می‌باشند. دو قوم بزرگ افغان یعنی پشتون و تاجیک اصولاً سنی حنفی مذهب هستند و این خود موجبات واگرایی ایران و افغانستان را فراهم می‌آورد. مذهب زمانی به عاملی تاثیرگذار در واگرایی میان کشورها تبدیل می‌شود که در کنار عوامل پیشامدرن دیگر مثل قومیت قرار گیرد و فضایی را به وجود آورد که مانع حاکمیت دولت-ملت مدرن گردد. در این شرایط باید منتظر عدم ثبات و ناامنی حاصل از جولان مذهب در سطوح داخلی و خارجی بود که از نتایج آن، ناهماهنگی‌ها و ناسازگاری‌ها در محیط خارجی و به ویژه در حوزه کشورهای همسایه خواهد بود. این مساله در دو مقطع از تاریخ افغانستان به‌طور آشکار به عاملی شدیداً واگرا در عرصه داخلی افغانستان و نیز در مناسبات و روابط خارجی آن با ایران تبدیل شده است. این دو دوره عبارتند از: دوران امیر عبدالرحمن خان و دیگری دوره طالبان.

با این حال در دوره حاکمیت دولت متمرکز در افغانستان در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و دوری از سیاست گذاری‌های مذهب محور در افغانستان و توجه به دولت - ملت، تاثیرات مخرب گرایش‌های مذهبی بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران از جانب افغانستان کاهش یافته است و با وجود تعیین دولت جدید افغانستان از جانب آمریکا و حضور ناتو در این کشورها با بی‌ثباتی و ناامنی برآمده از حاکمیت و دولت افغانستان نسبت به ایران مواجه نیستیم و بالطبع در مقایسه با حاکمیت طالبان وضعیت به مراتب بهتری را در عرصه مناسبات دو کشور شاهدیم.

۵-۳. مساله پناهندگان

تجاوز خارجی، جنگ داخلی، رادیکالیسم مذهبی و دخالت قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در امور داخلی افغانستان موجبات مهاجرت میلیون‌ها افغانی به خارج از مرزها و همسایگان این کشور را فراهم نموده است. جمهوری اسلامی ایران به حکم جغرافیا، فرهنگ، مذهب و تاریخ مشترک و بالاتر از همه بر اساس ضرورت‌های انسانی در طول سه دهه اخیر پذیرای مهاجرین و آوارگان افغان در داخل سرزمین خود بوده است. بنا به گفته مقامات ایران شمار افغانی‌هایی که به ایران مهاجرت کرده‌اند زمانی به حدود ۳/۵ میلیون نفر می‌رسید که پس از سرنگونی حکومت کمونیستی در افغانستان شمار زیادی از آن‌ها به کشورشان بازگشتند. با این حال، درگیری‌ها در دوره حکومت مجاهدین و بعد از آن روی کار آمدن طالبان سیر مهاجرت‌ها به ایران را تشدید نمود. این امر مشکلات بسیاری را برای ایران به وجود آورده است که از جمله می‌توان به شیوع امراض مختلف، قاچاق مواد مخدر و اسلحه و ناامن کردن مناطق شرقی کشور اشاره نمود. علاوه بر آن در حالی که ایران شدیداً از مشکل بیکاری رنج می‌برد پناهندگان افغانی چند میلیون شغل را به خود اختصاص داده‌اند.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان و شکل‌گیری دولت جدید در این کشور به دلیل ثبات و امنیت نسبی حاکم بر افغانستان امیدها برای حل مسائلی مثل آوارگان افغانی دو چندان شد و فضای جدیدی برای رفع این معضل به وجود آمد.

پس از سقوط طالبان، از سال ۱۳۸۱ کمیساریای عالی پناهندگان و دولت ایران عملیات بازگشت از ایران را آغاز کردند. در آن زمان، طبق آمار اداره اتباع خارجی، ۲/۳۴۹/۰۶۸ افغانی در ایران زندگی می‌کردند. برنامه بازگشت در چارچوب قرارداد سه جانبه (برنامه مشترک) فی ما بین دولت ایران، مقامات افغانستان و کمیساریای عالی سازمان ملل متحد، صورت می‌پذیرد. این برنامه مشترک در سال ۱۳۸۲ برای مدت دو سال به امضا رسید و تمام طرف‌ها متعهد شدند تا از ماهیت داوطلبانه بازگشت اطمینان یابند. از ابتدای این برنامه بازگشت داوطلبانه، حدود ۱/۱ میلیون پناهنده به وطن خود بازگشتند. از این رو، اگر همه مسائل ناشی از حضور آوارگان افغانی را در ایران در نظر بگیریم، می‌توان گفت که هزینه‌های سنگینی داشته است و اگر افغانستان به ثبات سیاسی و اجتماعی کافی دست یابد، این امید وجود دارد که مهاجرین افغانی به کشورشان بازگردند و هزینه‌های بیشتری را به ایران تحمیل نکنند. از چنین زاویه‌ای، اگر ثبات و بی‌ثباتی در افغانستان را در نظر بگیریم، بدون شک وجود ثبات در این کشور تامین

روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی

کننده منافع ملی و امنیتی ایران است و بی ثباتی که به هر دلیل در افغانستان حاکم شود، کمترین ضرر آن برای ایران به راه افتادن سیل مهاجرین خواهد بود.

۳-۶. هیدروپولیتیک هیرمند

رودخانه هیرمند با سرچشمه گرفتن از کوه بابا در شمال غربی کابل، در سرتاسر طول افغانستان به خاطر مسیر طولانی اش جریان می‌یابد، اما قبل از اینکه در دریاچه‌های همون تخلیه گردد مرز بین دو کشوایران و افغانستان را در حدود ۴۰ تا ۵۰ مایل تشکیل می‌دهد (Mojtahed-zadeh, 2004: 190). جریان آب رودخانه هیرمند در دشت سیستان که تنها منبع عمده تأمین آب است به منزله جریان حیات اجتماعی-اقتصادی آن بوده و هرگونه کاهش در میزان آب ورودی آن به ایران، حیات منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. قرار داشتن هیرمند در فضای سرزمینی افغانستان، سبب شده است تا دولت افغانستان در دهه‌های گذشته از هیرمند به عنوان ابزاری سیاسی، سیاست خارجی و مواضع ایران را تحت نفوذ قرار داده و در مواقعی خاص امتیاز بگیرد. این در شرایطی است که ایران به‌طور عمده از راه هیرمند به منابع آب خارج از مرزهای خود و به‌طور مشخص به افغانستان وابسته است و این امر نوعی چالش ژئوپولیتیکی برای ایران به‌شمار می‌رود (اطاعت و ورزش، ۱۳۹۱: ۲۰۷). دولت‌های افغانستان همواره از هیرمند به عنوان ابزاری برای حل مسایل خود با ایران سود برده اند. در واقع هیرمند گروگان دایمی افغان‌ها برای سودجویی از آن در مناسبات سیاسی-اقتصادی و حتی نظامی با ایران بوده است (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۴۲).

دست کم از سال ۱۸۷۲، یکی از منابع پایدار مشاجره بین دو دولت ایران و افغانستان، مسأله حقایق هیرمند بوده است. این مشکل تاکنون ۱۲ بار باعث بروز بحران‌های دیپلماتیک بین دو کشور شده و ۲۷ بار مذاکره دو جانبه و مستقیم یا با قبول حکمیت برای حل و فصل آن صوت پذیرفته است (همان، ۱۳۸). تا به حال، نحوه استفاده از رودخانه هیرمند به‌طور مستقیم منجر به معاهدات سیاسی چون: ۱- حکمیت کلنل مک ماهون؛ ۲- قرارداد ۱۳۱۷ ه. ش؛ ۳- کمیسیون بی طرف؛ و ۴- قرارداد سال ۱۳۵۱ ه. ش. بین دو کشور شده و در مفاد معاهده «حکمیت گلداسمیت» نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ اما هر بار توسط دولت‌های وقت افغانستان مورد نقض قرار گرفته است.

در مقاطعی که مناسبات ایران و افغانستان تیره گشته، موضوع هیرمند و حقایق آن از جمله عوامل این تیرگی بوده و در تشدید و تداوم آن نقش بزرگی داشته و در عوض در مقاطعی که

مناسبات رو به بهبودی نهاده، هیرمند نیز از این لحاظ بهره مند شده و توانسته در زندگی روزمره مردم سیستان نقش نهادینه خود را بازی کند. این مقاطع زمان‌هایی بوده اند که دولت مرکزی در افغانستان شکل گرفته و درصدد رفع نیازها و مشکلات مردم افغانستان در سطوح داخلی و خارجی بوده است.

۷-۳. مواد مخدر

افغانستان بزرگترین تولید کننده تریاک در جهان است. مواد مخدر افغانی ۱۰۰ درصد افیون مصرفی در کشورهای همسایه و ۸۰-۹۰ درصد هروئین موجود در بازارهای اروپا را نشان می‌دهد. خیزش کشور برای این موقعیت به طور تفکیک ناپذیری منوط به دوره جنگ می‌باشد. در سال ۱۹۷۹ فقط چند صد تن تولید نمود، تا ۲۰۰۲ این مقدار به بیشتر از ۱۵ برابر تا ۳۴۰۰ تن افزایش یافت و در ۲۰۰۳ به میزان ۳۶۰۰ تن بود (Johnson and Leslie, 2008: 128). رشد نگران کننده اقتصاد مواد مخدر به حدی است که به عنوان یکی چالش‌های آینده ملت سازی در افغانستان ارزیابی شده است (نک. Fukuyama, 2006: 161).

ورود مواد مخدر از افغانستان به ایران هم بر امنیت مرزها تاثیر گذاشته و هم بر امنیت خانواده‌های ایرانی هزینه‌های جانی و مالی فراوانی تحمیل نموده است. تجربه ثابت می‌کند که هر وقت افغانستان درگیر بحران، جنگ و ناامنی بوده، قاچاق مواد مخدر و ترانزیت آن به بازارهای اروپا از طریق ایران افزایش یافته و برعکس، هنگامی که در این کشور ثبات نسبی حاکم بوده، از میزان کشت خشخاش کاسته شده و قاچاق تریاک و مشتقات آن نظیر مرفین و هروئین کاسته شده است. این موضوع نشان می‌دهد که هر وقت امنیت و ثبات نسبی بیشتری در افغانستان وجود داشته، مساله مواد مخدر کمتر می‌شده و قاچاق آن و ترانزیت از مسیر ایران نیز کاهش می‌یافته است. بر این اساس، می‌توان گفت بین ثبات و امنیت افغانستان و میزان کشت و تولید مواد مخدر رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد و نمی‌توان در ایران مبارزه‌ای جدی و قاطع و بازدارنده علیه ترانزیت و حمل و نقل مواد مخدر کرد بدون آنکه در داخل افغانستان ثبات کافی و دولت مرکزی قدرتمند و مسؤول به وجود آورد که بتواند قاطعانه با کشت خشخاش مبارزه کند (ملازهی، ۱۳۷۲: ۳۱-۳۴). یک گروه مهم در تجارت گذر از مرز در غرب و جنوب [افغانستان] قبایل بلوچ هستند که در [کشورهای] افغانستان، پاکستان و ایران قرار دارند و قاچاق مرزی به آنها واگذار شده است. ... بسیاری از تاجران قاچاق گذر از مرز را به

کوچندگان بلوچ واگذار کرده اند، کسانی که گفته می‌شود که کالاها را به کردها انتقال می‌دهند، ابتدا در ایران و سپس از طریق ترکیه به اروپا (Johnson and Leslie, 2008: 140). بنابراین، کنترل تولید و توزیع مواد مخدر در افغانستان و سرایت آن به جمهوری اسلامی ایران نیازمند دولت مرکزی قدرتمند است که به نوبه ی خود مستلزم طی فرایند دولت - ملت سازی در این کشور است تا مبتنی بر مصالح و منافع دو کشور مانع توسعه کشت خشخاش در افغانستان گردد و برای جایگزینی آن اقدام مقتضی انجام دهد.

۸-۳. فرهنگ و زبان فارسی

سلسله تهاجمات متوالی [تاریخی] به افغانستان منجر به یک ترکیب قومی، فرهنگی و مذهبی شده است که ملت سازی افغان را بی نهایت مشکل ساخته است. [در] افغانستان غربی متکلمان به زبان فارسی یا دری که به لهجه فارسی افغانی معروف است استیلا دارند. همچنین زبان دری توسط هزاره‌ها در مرکز افغانستان تکلم می‌شود که توسط فارس‌ها به شیعه گرایی گرایش یافته اند و بدین طریق به بزرگترین گروه شیعه در سرزمینی به جهتی سنی [مذهب] تبدیل شده اند. در غرب همچنین تاجیک‌ها، نگهدارندگان فرهنگ باستانی پارس به زبان دری صحبت می‌کنند. در افغانستان شمالی ازبک‌ها، ترکمن‌ها، قرقیزها و دیگران به زبان‌های ترکی آسیای مرکزی صحبت می‌کنند. و در جنوب و شرق قبایل پشتون به زبان خاص خودشان [یعنی] پشتو که ترکیبی از زبان‌های هندو-ایرانی است صحبت می‌کنند (Rashid, 2001: 10). باز گروه قومی دیگری، یعنی بلوچ‌ها، در گوشه جنوب غربی افغانستان به عنوان بخشی از جمعیت پهناورتری در سمت پاکستانی و ایرانی مرز، وجود دارند (مارسدن، ۱۳۷۹: ۲۶). گروه قومی عمده، یعنی پشتوها زبان خاصی دارند که پشتو نامیده می‌شود و با دری که از گویش‌های زبانی فارسی است و در سایر نواحی کشور به آن تکلم می‌شود، تفاوت زیادی دارد (مارسدن، ۱۳۷۹: ۲۶).

زبان فارسی، دری یا تاجیکی ریشه اش خراسان بزرگ و یکی از گویش‌های محلی زبان ایرانی بوده که در دوران پس از اسلام، قرن سوم (هجری) به بعد، در زمان سامانیان تبدیل به زبان نوشتاری و ادبی شده است و به عنوان زبان ادبی قلمرو بزرگی را فتح کرده است. دامنه نفوذ و آفرینش آثارش نه فقط به خراسان بزرگ، بلکه به سراسر قلمرو ایران امروزی، افغانستان، تاجیکستان و شبه قاره هند رفته و ادبیات این زبان، به خصوص زبان شعر، میدان نفوذ بسیار فراخی پیدا کرد (آشوری، ۱۳۹۲). پس از گذشت سه دهه از حکومت مسلمانان در ایران، دری

به رسم الخط تازی نگاشته شد و فارسی نوین نام گرفت. ... در روزگار مغول واژه وصفی «دری» از واژه ترکیبی «فارسی دری» جدا شد و پیوسته واژه فارسی تنها به جای آن کاربرد پیدا کرد (ساکت، ۱۳۸۳: ۲۰۲). این زبان تا همین اواخر اعتبار خود را حفظ کرده بود. اما از نیمه قرن نوزدهم به بعد با برخورد تمدن اروپایی و شکسته شدن این حوزه فرهنگی و نوع ارتباط هرکدام از این قطعه‌های فرهنگی با تمدن اروپایی این اعتبار آسیب دید. به طور مثال، زبان فارسی ایران با زبان فرانسوی، شاخه دری افغانی با زبان انگلیسی از طریق هند و شاخه تاجیکی با زبان روسی ارتباط پیدا کردند (آشوری، ۱۳۹۲).

تداوم روابط متقابل و دیرینه ایران و تاجیک‌ها که مبتنی بر حفظ اقوام فارس زبان از تاجیکستان تا ایران است، و حمایت دولت‌های ایران از بقای این محور، یکی از منابع تنش ایران و افغانستان تحت کنترل پشتون‌ها خواهد بود (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۴۸). افغان‌ها به دلیل حاکمیت پشتون‌ها که خیلی بروی هویت افغانی و زبان پشتو تکیه می‌کردند، سعی داشتند که اجازه ندهند زبان فارسی مدرن ایران در آنجا نفوذ کند.

متأسفانه به دلیل سیاسی که این سه کشور (ایران، افغانستان و تاجیکستان) را از هم دور می‌کند، به دولت‌ها نمی‌توان امید داشت؛ مگر آن که اهل فرهنگ و قلم سه کشور به هم نزدیک شوند و هم اندیشی کنند که نیازمند منابع مالی است. این مسأله پیچیده است و هم ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دارد. با وجود اشتراکات زیاد فرهنگی و دینی میان ایران و افغانستان، روابط فرهنگی دو کشور محدود بوده است. این محدودیت‌ها در سابق به دلیل نفوذ انگلیس در افغانستان و نگرانی آن از نفوذ مجدد ایران در افغانستان بود و در دوران شوروی سابق نیز به دلیل سوابق روابط فرهنگی دو کشور گسترش نیافت، به خصوص پس از انقلاب اسلامی ایران نگرانی‌ها و محدودیت‌های آن‌ها علیه ایران بیشتر شد (علی‌آبادی، ۱۳۷۲: ۲۵۰).

به تعبیر «گراهام فولر»، افغانستان برای ایران کشوری بی نظیر است زیرا تنها کشوری است که با زبان و فرهنگ ایرانی، عناصر مشترک و وسیعی دارد اما این پیوند فرهنگی طبیعی میان دو کشور، به هیچ وجه مانع از رقابت و تصادم سیاسی نشده است. دوره‌های معدودی در تاریخ می‌توان سراغ کرد که ایران و افغانستان به چشم متحد به یکدیگر نگریسته باشند (فولر، ۱۳۷۳: ۲۵۴). با این حال، در شرایط حاکمیت مدل وستفالیایی دولت ملی بر جهان تا زمانی که دولت - ملت در افغانستان شکل نگیرد و منافع ملی این کشور سر لوحه سیاست‌های ملی آن قرار نگیرد نمی‌توان انتظار گسترش همکاری‌های فرهنگی میان دو کشور را داشت. هر چند باید

روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی

متذکر شد که ضعف و عدم برنامه ریزی مناسب فرهنگی در طرف ایرانی نیز به نوبه خود در این زمینه تاثیر فراوانی بر عدم همگرایی میان دو کشور داشته است.

نتیجه گیری

افغانستان همواره از ناحیه نیروهای فراملی و فروملی یا قدرت‌های بزرگ و ساختارهای قومی - قبیله‌ای تحت فشار بوده و نیروهای ملی و یا به اصطلاح سطح دولت ملی فرصت و مجال برای شکل و سازندگی نیافته است و بنابراین فضایی برای طرح همگرایی میان این کشور و همسایگان آن از جمله ایران به وجود نیامده است. فرضیه این مقاله آن بوده است که تا زمانی که دولت ملی در افغانستان شکل نگیرد نمی‌توان انتظار داشت این کشور بتواند در عرصه بیرونی در راستای همگرایی با همسایگانی چون جمهوری اسلامی ایران حرکت کند. عوامل و متغیرهای تاثیرگذار در مناسبات دو کشور عمدتاً نقشی واگرایانه در میان آن‌ها بازی می‌کنند و بدین شکل فضای مناسبات میان دو کشور به جای اینکه عرصه‌ای برای گسترش همکاری‌ها و ملاحظات نرم افزارانه مبتنی بر فرهنگ و اقتصاد باشد به فضایی امنیتی و سخت افزارانه تبدیل شده است. با این حال، دولت - ملت سازی بین المللی افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ علی‌رغم ایجاد پارادوکس‌هایی برای حاکمیت و امنیت جمهوری اسلامی ایران، در مقایسه با دوره‌هایی از تاریخ افغانستان که با افراط‌گرایی مذهبی (مثل طالبان) مواجه بوده، توانسته زمینه‌های آرامش، امنیت و ثبات نسبی در این کشور را فراهم نماید و از رهگذر آن امیدواری‌ها جهت بهبود و گسترش مناسبات این کشور با همسایگان و از جمله جمهوری اسلامی ایران را دو چندان کند. هرچند به دلیل چالش‌های موجود در افغانستان به ویژه از جانب طالبان این کشور آبستن حوادث غیر مترقبه‌ای است که باید به نظاره آن‌ها نشست.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- احمدی پور، زهرا و همکاران (۱۳۸۹). «تحلیل ژئوپولیتیک فرصت‌ها و چالش‌های همگرایی در منطقه غرب آسیا»، فصلنامه جغرافیا و برنامه ریزی منطقه‌ای، شماره ۱، صص ۱۰۸-۷۸.
- اطاعت، جواد و اسماعیل ورزش (۱۳۹۱). «هیدروپولیتیک هیرمند: دلایل، آثار و پیامدها»، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۸۰، صص ۲۱۲-۱۹۳.

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال هشتم، شماره ۲۹، پاییز ۱۳۹۴

آشوری، داریوش (۱۳۹۲)، «واگرایی و همگرایی فارسی زبان‌ها»، فصلنامه زبان پارسی، شماره ۱. بخشایش اردستانی، احمد (۱۳۸۸)، **جمهوری اسلامی ایران و بازیگران نظام بین‌الملل**، اهواز: دانشگاه آزاد اسلامی

بهرامی، محمودرضا (۱۳۸۹). تحولات افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر و تاثیر آن بر ایران، در <http://www.khabaronline.ir/detail/92243/weblog/bahrami>

جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۳). **روابط خارجی ایران بعد از انقلاب اسلامی**، تهران: انتشارات آوای نور. حافظ نیا، محمدرضا؛ سیدهدادی زرقانی (۱۳۹۱). «چالش‌های ژئوپولیتیک همگرایی در جهان اسلام»، **پژوهش‌های جغرافیای انسانی**، شماره ۸۰، صص ۱۵۴-۱۳۹.

حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۵). **اصول و مفاهیم ژئوپولیتیک**، مشهد: انتشارات پاپلی. دوئرتی، جیمز، رابرت فالتزگراف (۱۳۸۳). **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس

ساکت، محمدحسین (۱۳۸۳). «زبان پارسی؛ پیام گزار اسلام و هویت ایرانی»، در کتاب، **ایران: هویت، ملیت، قومیت به کوشش حمید احمدی**، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۲). **جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، قوم، مذهب، حکومت**، قم: بوستان کتاب.

سیف زاده، سیدحسین (۱۳۸۳). **نظریه پردازی در روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت. شفیعی، نوذر (۱۳۸۷). **تهدیدات امنیت ایران از ناحیه افغانستان قبل و پس از ۱۱ سپتامبر** (قسمت دوم)، <http://drshafiee.blogfa.com/post-101.aspx>

عبدالله خانی، علی (۱۳۸۲). **نظریه‌های امنیت ملی، مقدمه‌ای بر طرح ریزی و دکترین امنیت ملی**، تهران: موسسه ابرار معاصر. علی آبادی، علیرضا (۱۳۷۲). **افغانستان**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

فولر، گراهام (۱۳۷۳). **قبله عالم؛ ژئوپولیتیک ایران**، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز. کریمی پور، یداله (۱۳۷۹). **مقدمه‌ای بر ایران و همسایگان (منابع تنش و تهدید)**، تهران: جهاد دانشگاهی

کولایی، الهه (۱۳۷۹). **اکو و همگرایی منطقه‌ای**، تهران: مرکز ملی پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی

- کولایی، الهه (۱۳۷۹). «تحول در نظریه‌های همگرایی»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۴۸، صص ۱۵۵-۱۹۴.
- مارسدن، پیتر (۱۳۷۹). *طالبان: جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.
- ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۳). «ثبات در افغانستان و نقش آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، در کتاب *آسیا (۳): ویژه افغانستان پس از طالبان*، تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.
- ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۴). «فرصت‌ها و تهدیدهای امنیتی فراروی جمهوری اسلامی ایران در نگرش به موضوع افغانستان»، در کتاب *امنیت بین‌الملل (۳)*، تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.
- هادیان، حمید (۱۳۸۸). «ضعف ساختاری دولت-ملت سازی در افغانستان»، *فصلنامه راهبرد*، سال هجدهم، شماره ۵۱.

(ب) منابع انگلیسی

- Barfield, Thomas (2010). **Afghanistan: A Cultural and Political History**, Princeton & Oxford: Princeton University Press.
- Contori, Louis and Spigle L. Steven (1970). **The International Politics of Region: A Comparative Approach**, New Jersey, Prentice hall.
- Fukuyama, Francis (2006). **Nation-Building: Beyond Afghanistan and Iraq**, Baltimore: The Johns Hopkins University Press.
- Hass, Ernest B. and Philippe C. Schmitter (1964). "Economics and Differential patterns of political Integration: projection About Unity in Latin America", **International Organization**, 18(4): 704-737.
- Johnson, Chris and Jolyon Leslie (2008). **Afghanistan: the Mirage of peace**, London & New York: zed books.
- Mitrany, David (1948). "The Functional Approach to World Organization", **International Affairs**, 24(3): 350-363.
- Mojtahed-zadeh, Pirouz (2004). **Small Players of the Great Game, the Settlement of Iran's Eastern Borderland and the Creation of Afghanistan**, London & New York: Routledge & Curzon.
- Rashid, Ahmed (2001). **Taliban: Militant Islam, Oil and Fundamentalism in Central Asia**, New Haven: Yale University Press.
- Rashid, Ahmed (2008). **Descent into Chaos, the United States and the Failure of Nation Building in Pakistan, Afghanistan and Central Asia**, New York: Viking.
- Rowley, Chris & John Benson (2002). "Convergence and Divergence in Asian Human Resource Management", **California Management Review**, 44(2).

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال هشتم، شماره ۲۹، پاییز ۱۳۹۴